

خردسالان

دوست

سال ششم

شماره ۲۸۱ ، شنبه

۷ اردیبهشت ماه ۱۳۸۷

۳۰۰ تومان



دوست

مجله‌ی خردسالان ایران

به نام فرزند بفشنده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

- | | | | | | |
|----|--|-----------------|----|---|---------------|
| ۱۳ |  | بچه غول | ۳ |  | با من بیا ... |
| ۱۸ |  | گل | ۴ |  | موشک و موشک |
| ۲۰ |  | قصه‌ی حیوانات | ۷ |  | نقاشی |
| ۲۲ |  | من می‌توانم | ۸ |  | فرشته‌ها |
| ۲۴ |  | کاردستی | ۱۰ |  | عروسک زهرا |
| ۲۵ |  | فرم اشتراک | ۱۱ |  | جدول |
| ۲۷ |  | ترانه‌های زندگی | ۱۲ |  | بازی |



پدر و مادر عزیز، مریب گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

● مدیر مسئول: مهدی ارنگانی

● سردبیران: اشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین سلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی سلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملأزاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۳۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ شماره: ۶۶۷۱۳۳۱۱



با من بیا ...

دوست من سلام.

من درخت هستم. سبز و زیبا و پرشاخ و برگ. برایت، هم میوه دارم، هم سایه دارم، هم چوب و هیضم.

هر جا که باشم. آن جا هوا پاک و تمیز است، و وقتی هوا پاک و تمیز است، تو شاد و سلامت و با نشاط هستی.

امروز که یک روز زیبای بهاری است، من سبز و شاداب پیش تو آمده‌ام تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم و به صفحه‌های رنگارنگ آن سفر کنیم. پس با من بیا ...

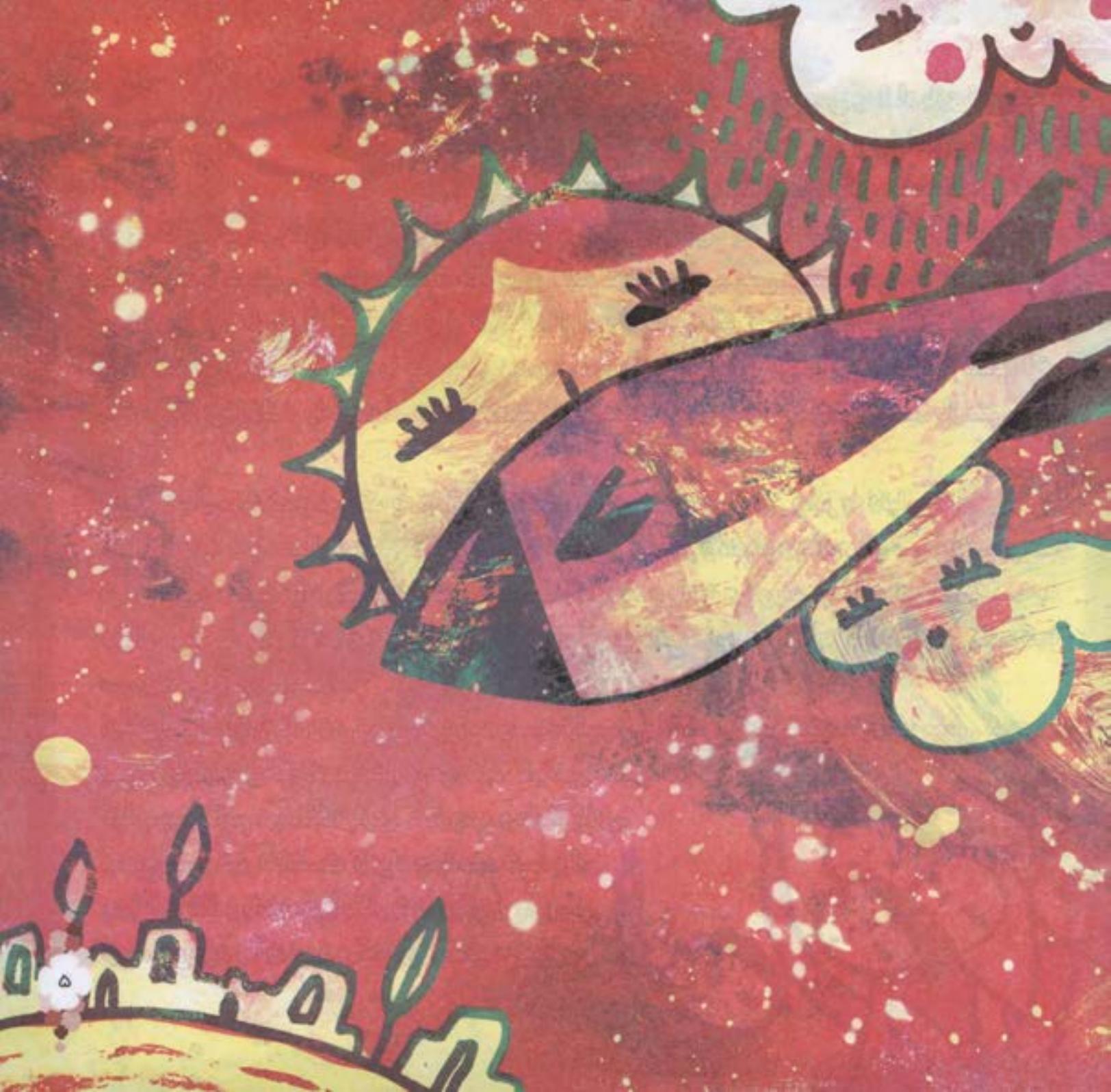


موشک و موش



محمد رضا یوسفی

یکی بود و یکی نبود. خاله بود و عمه نبود. دایی بود
وعمو نبود. روز و روزگاری بود. موشکی بود و موشکی
بود. موشک، ویژرو ویژرو می‌آمد. تو آسمانی که روز بود و شب نبود.
ایر بود و خورشید نبود. تو دل موشک آتش بود و آب نبود.
خورشید کجا بود؟ پشت ایرها بود. آن‌جا خواب بود. بیدار
شد و گفت: «آی موش موشک! کجا بالین عجله؟» موشک به آن پایین
پایین‌ها، که روز بود و شب نبود. روشن بود و تاریک نبود. نگاه کرد و
گفت: «آن‌جا! آن مدرسه، آن گوشه، پر از بچه، می‌بینی؟»
خورشید از پشت ایرها بیرون آمد. به آن مدرسه، به آن گوشه، به بچه‌ها،
به بزرگ‌ها نگاه کرد و گفت: «آن‌جا چه کار داری؟ چه کار به بچه‌داری؟»
موشک گفت: «به روز و روزگاری که جنگ هست و صلح نیست. کار موشک
چی هست و چی نیست؟ می‌روم تا آن مدرسه را خراب کنم، آتش دلم
را خاموش کنم، خورشید گفت: «ای بابا موش موشک! به زمانه‌ای که باد
هست و هوو نیست، ایر هست و غرغر نیست، باران هست و شرشر
نیست، تو کجا می‌روی؟ بیا تا با ایر و باد و باران بازی کنیم. گرگم به هوا»





نان بیار کیاب پیر، چرخ چرخ عباسی، عروس و داماد بازی، موشک
گفت: گرگ کو، هوا کو؟ نان کو، کیاب کو؟ چرخ کو، عباسی کو؟
عروس کو، داماد کو؟ خورشید گفت: آبی بادی که هوهو می کنی،
ابری که غرغر می کنی، بارانی که شرشر می کنی، بیابید بازی، باد آمد یا هوهو، ابر آمد یا غرغر،
باران آمد یا شرشر. خورشید گفت: حالا بازی قایم موشک، خوب. پس موشک کو؟

موشک از این طرف به آن طرف فرار می کرد. از این گوشه به آن گوشه قایم شد. ابر غرغر کرد و
باران شرشر بارید و آتشش را خاموش کرد. باد هوهو کرد و دودش را هوا کرد. موشک گفت: آخ،
واخ، اوخ، ووخ! دلم راحت شد. جلیز و پلیز تمام شد. چیز و چیز تمام شد. باز هم بیابید
بازی!

باد به دنبال موشک و موشک به دنبال خورشید و خورشید به دنبال ابر و ابر به دنبال باران و این به
دنبال آن و آن به دنبال این می دویدند و شرشر شر و غرغر و هوهو و های های می کردند. بچه ها
از آن پایین، پایین ها، روی زمین، توی مدرسه، ابر و باد و باران و خورشید را می دیدند که همه به
دنبال موشک می دویدند. بچه ها با هم می گفتند: آن موشک را نگاه کن! چه طور فرار می کند، کجا
می رود؟ چه کار می کند؟!

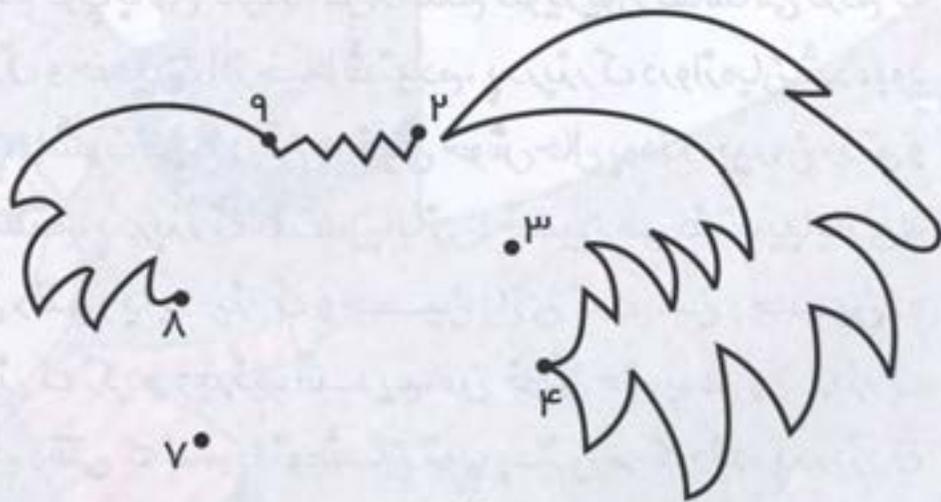
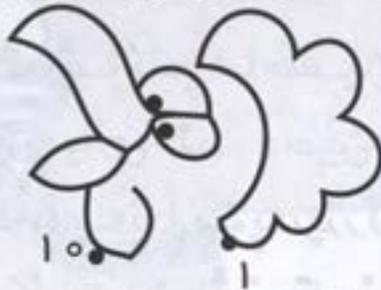
از آن پایین پایین ها، روی زمین، توی مدرسه، راستی راستی که موشک مثل یک موش کوچولو
بود و با باران و خورشید بازی می کرد. گرگم به هوا، نان بیار
کیاب پیر، قایم موشک بازی، عروس و داماد بازی،

و هیچ کس خبر نداشت که باد چرا دود شد و ابر
چرا آب شد و باران چرا بخار شد و یکی بود و یکی
نبود. این بود و آن نبود و قصه ی ما همین بود!

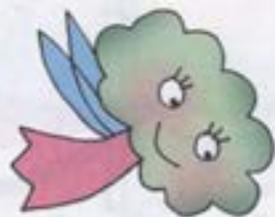


دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



من می‌خواستم تلویزیون تماشا کنم، اما حسین می‌خواست توپ بازی کند. گفتم: «حوصله ندارم توپ بازی کنم.» حسین پیراهن مرا می‌کشید و می‌گفت: «توپ بازی!» گفتم: «حوصله ندارم.» پدر بزرگ دست حسین را گرفت و گفت: «پیاپا هم توپ بازی کنیم.» من داشتم تلویزیون تماشا می‌کردم که صدای پدر بزرگ و حسین را از حیاط شنیدم. پدر بزرگ دروازه بان شده بود و حسین توپ را شوت می‌کرد. آن‌ها خیلی خوش حال بودند. پیرون رفتم و روی پله‌ها نشستم. پدر بزرگ گفت: «پیاپا بازی! حسین هم گفت: «پیاپا بازی!» از پله‌ها پایین رفتم و با پدر بزرگ و حسین بازی کردم. من و حسین ده تا گل به پدر بزرگ زدیم و پرنده شدیم. من خوش حال بودم و پدر بزرگ می‌خندید. مثل وقتی که امام با نوه‌شان توپ بازی می‌کردند. پدر بزرگ می‌گوید: «امام خمینی، بچه‌ها را خیلی دوست داشتند و همیشه از بازی با آن‌ها شاد می‌شدند.»

پدر بزرگ مهربانم را بوسیدم. می‌دانم نوه‌ها و بچه‌های امام چه قدر دلشان برای او تنگ می‌شود.



عروسک زهرا

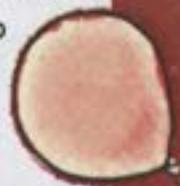
حمید هنرجو

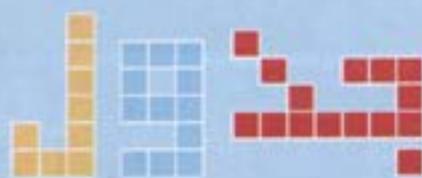
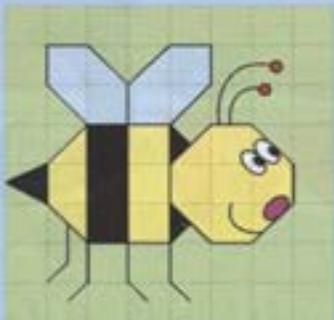
برده به مهد کودک
زهرا عروسکش را
او خوب شانه کرده
گیسوی کودکش را

پوشیده است امروز
زهرا بلوز آبی
می‌نهد عروسکش هم
خوشگل شده حسابی

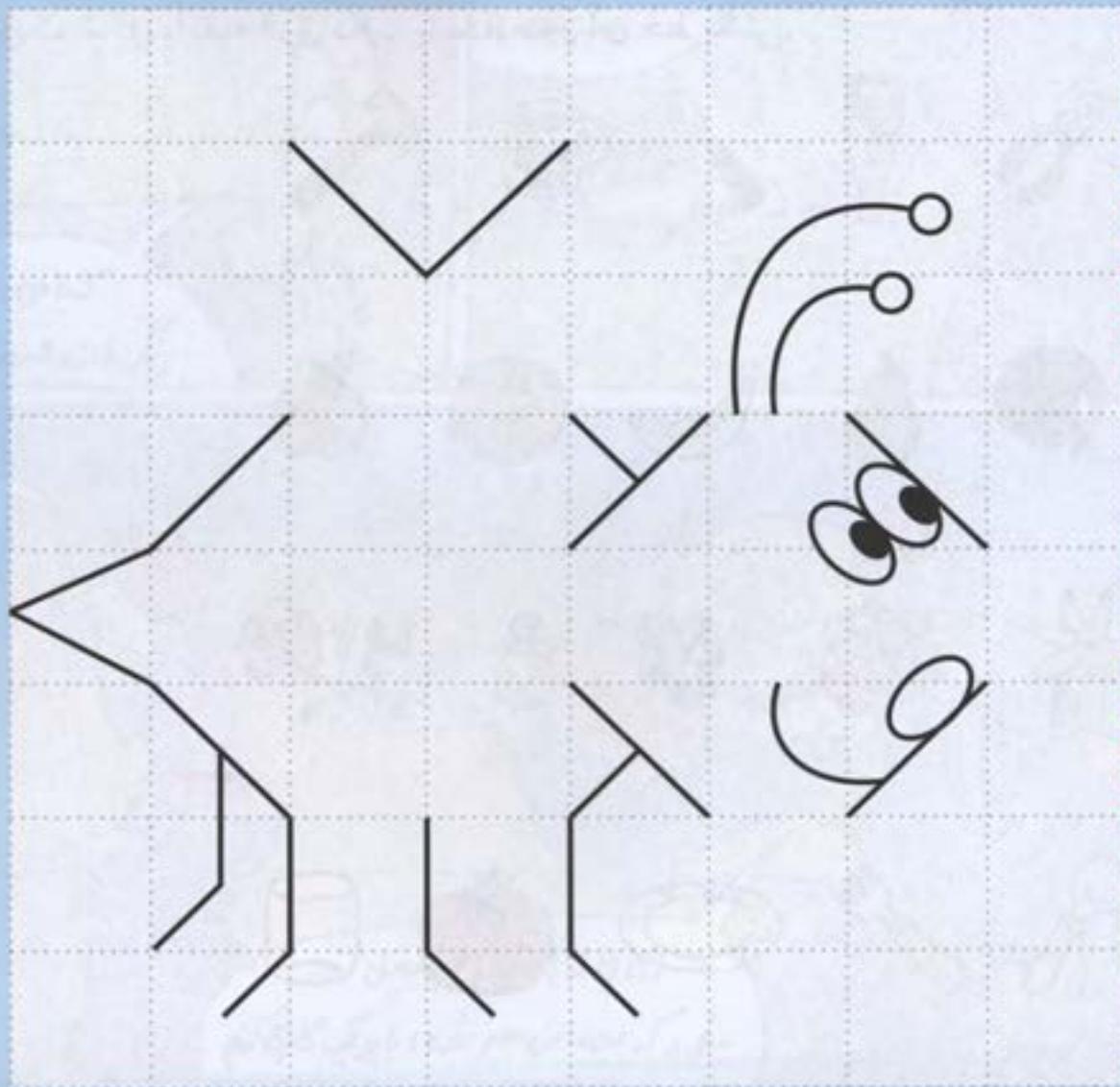
می‌بارد از هوا: نور
می‌روید از زمین: گل
تولد «بهار» است
روز قشنگ بلبل

شمع و گل و عروسک
با کیک و نقل و پولک
شده شکوفه باران
امروز مهد کودک





جدول را کامل و رنگ کن.





بازی

به این شکل‌ها با دقت نگاه کن.

در هر ردیف یک شکل با بقیه فرق دارد. با مداد دور آن خط بکش.





سلام! من می‌روم بخوابم!

ای، جیقیل...!

کجا می‌ری بچه... چرا رنگ‌ات هنوز سبزه؟ تکلنه که...



نگاه، یادم رفتہ بود تکه کیک رو شب بگذارم تو ی یخچال، خاها می روش چه کیک زده و سبز شده!



... تکلنه که بچه ام کیک زده باشه؟!!

ای وای! ماما جیقیل مفید که بچه اش سبز شده، باید یک کاری کنم



گل های آرزو صورتی ... پرده ی صورتی ...
تا بلوی آدم صورتی ... همه سبز شدند!



این یک بیماری خاصه
که بیمار، رنگ صورتی
رو سبزی میندازه!

واای!



مشکلی پیش آمده
خانم؟

واای شما
هم سبز نشدی!

خوب شد گفتین ها و مگر نه من اشتباهی این کیک رو
دور من انداختم! آخه فکر می کردم کیک زده و رنگ اش
سبز شده! حالا بخورش!

من؟! اینو؟
آی...



نه اصلاً... این بیماری خیلی زود
و خود به خود خوب می شه!

پس خیلی
حالم بده...



از اول
بناید دروغ
می گفتید!

آها...
اوه اوه اوه!

خوشهزه
است؟



ادامری این ماجرا را هفته ی بعد ببینید

اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست برساند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، آفریقا، ژاپن ۱۰۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۰۴-۱۱۸۷۵-۱۰۱۱ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



گاو



گل



طوطی



زنبور



یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.

یک  داشت. او پشت بوته‌ها پنهان بود و هیچ کس آن را نمی‌دید. 

هر روز به تماشای  می‌رفت. را بو می‌کشید و با او حرف می‌زد. یک روز 

بوی خوبی احساس کرد. این بوی  بود. به طرف  رفت. فریاد

زد: «نزدیک  نشو! این  مال من است.  گفت: «ولی نمی‌خواهم آن را

خراب کنم. من فقط می‌خواهم کمی از شهد  بخورم.»  گفت: «نه نه نزدیک

نشو!»  خیلی ناراحت شد. پر زد و رفت. دوباره نشست و  را تماشا

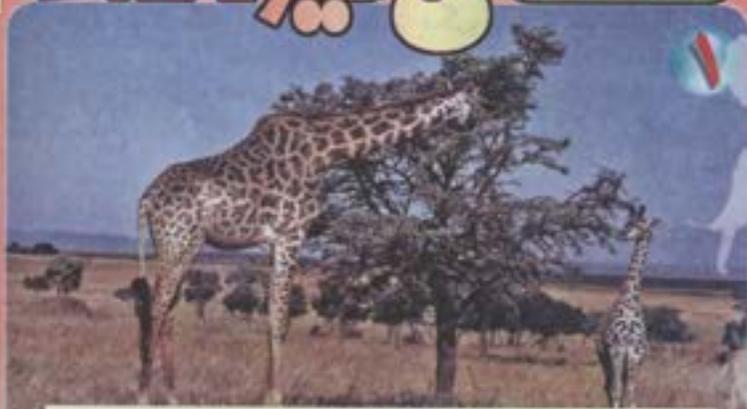
کرد. ناگهان  بزرگی نزدیک شد. همین‌طور علف‌ها را می‌خورد 

و جلو می‌آمد. فریاد زد: «جلو نیا! الان.  را می‌شکنی!» اما  اصلاً به

حرف‌های  توجه نکرد. همین‌طور می‌خورد و جلو می‌آمد.  هر چه فریاد زد، بی‌فایده بود.  دهانش را باز کرده بود که  را هم یک لقمه‌ی چپ کند، که ناگهان، دادش به هوارفت!  نوک دماغ  را نیش زده بود  در حالی که ماع ماع می‌کرد، از آن‌جا دور شد.  به  نگاه کرد و گفت: «چه خوب شد که برگشتی چیزی نمانده بود  را بخوردا!»  گفت: «خب  است!  یا علف برایش فرق نمی‌کند، هر چه باشد می‌خورد!» و  کنار  نشستند  گفت: «اگر تو شهد  را بخوری،  خراب نمی‌شود؟»  گفت: «معلوم است که خراب نمی‌شود. وقتی من روی  می‌نشینم، گرده‌های  به پاهایم می‌چسبند و من آن‌ها را این طرف و آن طرف می‌برم. بعد همه جا پر از  می‌شود!»  با خوش‌حالی گفت: «وای! پر از ؟! پس بفرمایید  جان! هر چه قدر می‌خواهی شهد  بخورا!»  پر زد و رفت روی  نشست. حالا  و  هر دو با هم یک  زیبا داشتند که خیلی مراقب او بودند.

قصه‌ی شیرانان

بچه آهو از مادرش یاد می‌گرفت که کدام علف خوش مزه‌تر است.



بچه زرافه از مادر یاد می‌گرفت که کدام برگ خوش مزه‌تر است.

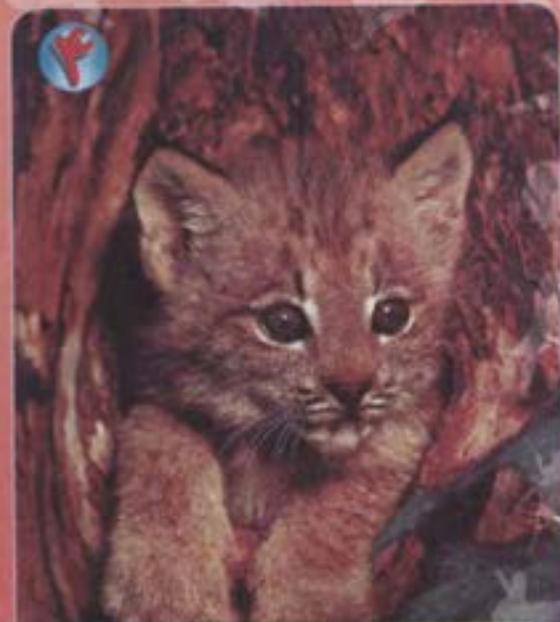


جوجه‌ها از مادرشان یاد می‌گرفتند که کدام حشره از همه خوش مزه‌تر است.





در فکر این که کدام شکار از همه
خوش مزه تر است؟



اما بچه شیر در چه فکری بود؟



پس با یک جهش دم بزرگ ترین شیر جنگل
را گاز گرفت.

به نظر او پدرش از همه خوش مزه تر است!

من می توانم



من می توانم چراغ را روشن و خاموش کنم.

چون دستم به کلید برق می رسد.

من می توانم شیر آب را باز کنم و لیوانم را پر از آب کنم.

چون دستم به شیر آب می رسد.

من می توانم درِ جا کفشی را که خیلی محکم است، باز کنم و کفش هایم را توی آن

بگذارم.

چون دست هایم قوی شده اند.

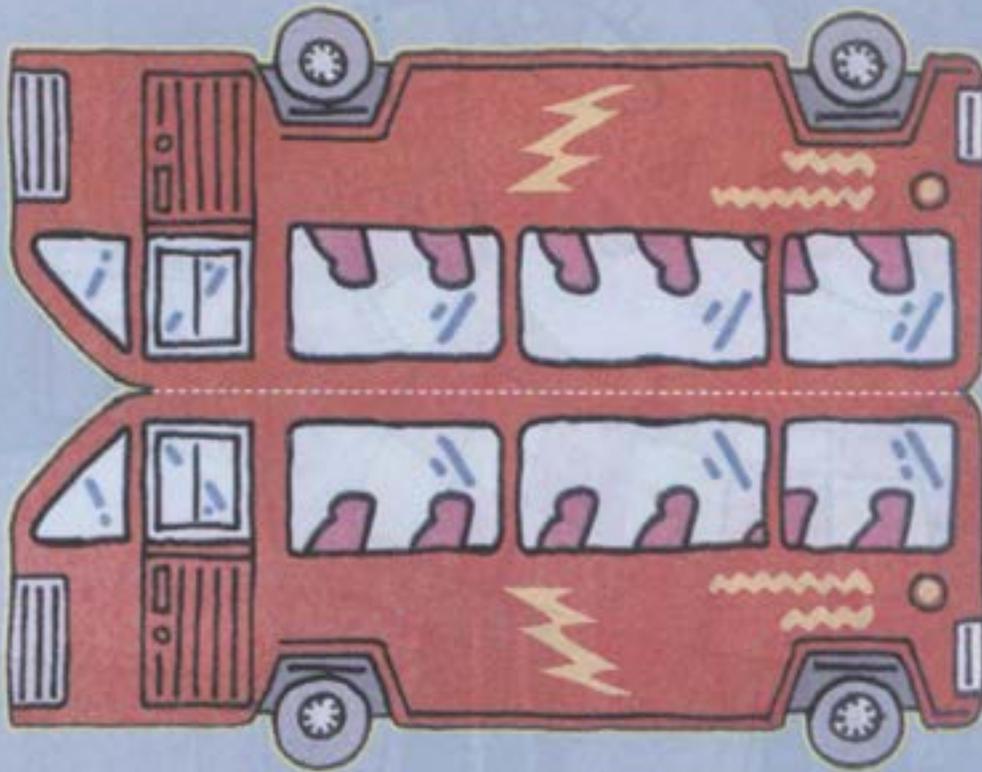
من خیلی کارها را می توانم انجام بدهم، چون من یک سال بزرگ تر شده ام.





کار دستبندی

شکل‌ها را از روی خط (زرد) قیچی کن.
آن را از قسمت - - - - - تا بزن.
حالا اتوبوس تو آماده‌ی سفر است!



دوست

خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

[قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور]

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۳۳۶۴۵۷۷

نقرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱۴۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد:

۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره:

تا شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

جای تمبر

نشر و ج

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست خردسالان

قصه‌های پنج انگشت

مصطفی رحماندوست

چندتا همسایه، توی چندتا
آپارتمان زندگی می‌کردند.
صبح شد...

همسایه اولی گفت: «سلام سلام همسایه جان!»

همسایه‌ی دومی گفت: «سلام عزیز مهربان!»

همسایه‌ی سومی گفت: «سلام احوال شما! چه طوری؟»

همسایه چهارمی گفت: «خیلی خوبم، شکر خدا!»

چه طوری؟»

پنجمی هیچ حرفی نزد. سلام نداد و در رفت.

اخمو و زشت، پیف، پیف، پیف غمگین و

بی‌خبر رفت.



دست کودک را
در دست بگیرید
و در حال بازی با
انگشتان او این
شعر را بخوانید

